

# تحولات لیبی و تجربه اندوزی از آن

تاریخ ارسال به «اصالت»:

چهارشنبه، ۱۱ می ۲۰۱۱

عبدالحافظ غوقا یکی از رهبران شورای موقت لیبی و سخنگوی دولت موقت در ۲۰ آوریل ۲۰۱۱ در بنغازی به خبرگزاری آلمان در مورد پیاده کردن نیروی نظامی به لیبی توسط ناتو اظهار داشت: "اگر برای کمکهای انسانی و یا ایجاد مناطق امن برای مردم غیر نظامی لازم باشد آنوقت این امر از نظر قطعنامه شماره ۱۹۷۳ سازمان ملل نیز مانعی ندارد".

وی آمادگی خودش را برای اشغال کشورش اعلام کرد. تو گوئی که در یک کشور اشغالی مردم آن کشور در راحتی و آسایش زندگی کرده و قوای اشغالگر بدون چشمداشت و غارت و چپاول آن کشور با رضایت خاک آن کشور را ترک می کنند. باید کور بود تا تاریخ استعمار را نشناخت و سرنوشت افغانستان، عراق و فلسطین را ندید.

تحولات در لیبی در سیر پیشرفت خویش اشکال جدیدی بخود گرفته و بسیار آموزنده اند. جنبش ضد استبدادی و دموکراتیک مردم به جان آمده در شمال افریقا که در بدو امر برای همه مستبدین و امپریالیسم و صهیونیسم غیر مترقبه بود، دامن لیبی را نیز فرا گرفت و مردم لیبی را برای خواسته های محقانه خویش که پایان دادن به استبداد طایفگی معمر قذافی بود به خیابانها کشانید.

معمر قذافی در تحت تاثیر ناسیونالیسم عرب و ناصریسم بعد از سرنگونی سلطان ادیس و بعهدہ گرفتن قدرت در لیبی کشوری را به ارث برد که قرون وسطائی و عقب مانده، فاقد صنایع زیربنائی، متشکل از سه قبیله بزرگ و محل تاخت و تاز کمپانیهای نفتی بود. وی برای آبادانی لیبی فعالیت فراوان کرد، بهداشت و آموزش را مجانی نمود و سطح زندگی مردم لیبی را ارتقاء داد. نفت لیبی را ملی کرد و قرار دادهای نفت و گاز را طوری منعقد نمود که منافع کشور لیبی را در مقابل دسیسه های استعماری تامین می کرد، سیاست خارجی وی در آغاز کار مترقی و مضمون ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی داشت. وی از نهضتهای مترقی در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین نیز حمایت می کرد. قذافی از نظر تاریخی در لیبی نقش بسیار مترقی بازی کرد و تلاش کرد از طوایف و گروههای پراکنده ساکن در لیبی با ایجاد پیوند اقتصادی و سیاسی ملتی از بطن جامعه قرون وسطائی خلق کند که سرزمینش هنوز مرزهای شناخته شده دقیقی نداشت. ولی تجربه لیبی نشان می دهد که حکومتها برای اینکه پایدار بمانند باید برای مردم که صاحبان اصلی کشورند حقوقی را برسمیت شناخته و به این

حقوق احترام بگذارند. باید با تکیه بر مردم حتی برای آبادانی کشور بکوشند و مبارزه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی را با تکیه بر مردم بانجام رسانند. به جای مردم و بدون حضور فعال آنها تصمیم گرفتن و آنها را در جریان مسایل و رتق و فتق امور نگذاشتن و به ایجاد شفافیت و نظارت عمومی اقدام نکردن پرده ای از ابهام بر فعالیتها کشیده و روحیه بی اعتمادی و شک و سوء ظن را در مردم افزایش می دهد. حکومتی که مردم را مورد اعتماد نماند و از بالای سر آنها مرتبا تصمیم بگیرد بتدریج اعتماد خویش را در میان مردم از دست می دهد و به دارودسته ای بریده و جدا از مردم تبدیل می شود که در فساد خویش غرق می گردد. معمر قذافی علیرغم همه فعالیتهای مترقی خویش فرصتهای گرانبهای را در این زمینه ها و وحدت مردم لیبی از دست داد.

قذافی به صورت خودکامه بر لیبی حکومت می کرد. قانون اساسی وی کتابچه سبز وی بود که با تقلید مسخره از کتاب سرخ مائو سرهم بندی کرده و فاقد مضمون مترقی بود. لیبی قانون اساسی نداشت و ندارد و هرگز تلاش نشد تا یک میثاق ملی میان شهروندان این کشور برای زندگی مشترک در مرزهای جغرافیائی لیبی بوجود آورده شود. قذافی در حقیقت یک ولی فقیه به تمام عیار بود. خودش قانون وضع می کرد و خودش نیز اجراء می نمود. سه قوه مقننه، قضائیه و مجریه در واقع در شخص وی جمع بودند. بسیاری از تصمیمات قذافی نه بر اساس ضوابط و موازین و قوانین بلکه بر اساس خلق و خوی روزانه و اراده شخص رهبر انجام می پذیرفت. مقامی بعنوان نخست وزیر یا رئیس دولت وجود نداشت. از مجلس نمایندگان مردم خبری نبود. نظام حاکم بر لیبی حتی یک نظام تک حزبی مانند حزب بعث در عراق و یا در سوریه نیز نبود، نظام تک طایفگی و خویشاوندی بود. مرز روشنی میان بودجه کشور و اموال شخصی ایل و طایفه قذافی وجود نداشت. وی با مردم لیبی به عنوان سلطان و رعیت رفتار می کرد و تامین زندگی مردم لیبی را نه به عنوان وظیفه یک دولت منتخب مردم به شهروندان یک کشور مستقل، بلکه به عنوان صدقه خانواده قذافی به مردم لیبی می دید. قذافی لیبی را ملک طلق خود، ملک شخصی خود مانند خاندان آل سعود در عربستان سعودی تصور می کرد که در درون آن هرگونه که بخواهد رفتار می کند و سایر افراد مردم نوکران و خدمتگزاران این بارگاهند. فرزندان قذافی و بستگان وی مانند زالو ثروتهای مردم لیبی را حیف و میل می کردند و برایشان این غارت منابع ملی لیبی بسیار بدیهی جلوه می کرد. بریز و بیاش این خانواده و قلدری آنها در اروپا و باج خواهی ایشان برای بسیاری از ممالک مشکلات ایجاد کرده بود. سفرا و وزارت امور خارجه لیبی باید مرتبا به عنوان دستیار فرزندان قذافی و روپوشی کثافتکاریهای آنها در اروپا عمل می کردند. چنین شیوه حکومتی طبیعتا آینده ای ندارد و بقاء اش آنها در دل نهنگان استعماری یک امر صرفا زمانی است.

مردم لیبی در تحت تأثیرات تحولات شمال آفریقا در همسایگی شرق و غرب خویش خواهان شرکت در تعیین سرنوشت خود و وجود حساب و کتابی در مملکت شدند. نمی شد بر حکومتی که خودش بدون شرکت مردم می بُرد و می دوزد و هر چه دلش می خواهد بر اساس میل و هوی و هوس روز انجام می دهد و به هیچکس پاسخگو نیست اعتماد کرد. قذافی همانگونه که شیوه تفکر همه مستبدین خودکامه است و برای نظر مردم مانند ولی فقیه ارزش قایل نیست و اکنش نشان داد و با زبان گلوله و تهدید و تحقیر با مردم سرزمینش سخن راند. وی قوای مملکت را نه ناشی از نیروی ملت بلکه ناشی از خواست طایفه خودش می دانست. تفکر قبیله ای بر وی حاکم بود. این بی توجهی به احساسات عمومی و بی خبری از عمق حوادثی که در جهان می گذرد طغیان مردم را بر ضد وی تشدید کرد و آنها را برای مقابله با قذافی مسلح نمود. یک جنبش توده ای بوجود آمد که نه اهدافش روشن بود و نه رهبری آن روشن بود و همین ضعف که اساسا ناشی از فقدان حزب و سازمانهای اپوزیسیون مترقی است زمینه را برای رخنه عمل آشوب طلب، خرابکاران، فرصت طلبان، عمال امپریالیست و یا تروریستهای القاعده باز می گذارد. مدتها نیروهای مخالف دولت که پاره ای از روشنفکران و هواداران حقوق بشر را نیز شامل می شدند نمی توانستند بر سر یک شخصیت حقیقی و یا حقوقی بخاطر رهبری جنبش به توافق برسند. جنبش فاقد چنین شخصیتی بود که مورد قبول عامه بوده و از چنین اعتباری برخوردار باشد و توانائی رهبری مبارزه دموکراتیک و ملی مردم را داشته باشد. همکاران سابق قذافی که به مردم پیوسته بودند نیز مورد اعتماد مردم نبودند. ضعف ذاتی طبقه کارگر در لیبی به علت وجود هزاران نفر کارگر خارجی و فقدان اتحادیه های کارگری و حضور یک جنبش کارگری فعال در زندگی مردم در لیبی زمینه را برای انحراف جنبش، آشفته فکری، بی دورنمائی در آن فراهم می آورد. صرف نارضائی و تقاضای دموکراسی هنوز بیان هیچ چیز نیست. باید دید که این دموکراسی در خدمت کدام اهداف عمل خواهد کرد. در این فاصله نیز که امپریالیستها بویژه از تحولات تونس و بعد از آن مصر غافلگیر شده بودند بخود آمده و آهنگ آن کردند که با سیاست دوراندیشانه اهداف خویش را در شمال آفریقا با اهرمهایی که در دست داشتند پیاده کنند. در کنار مصر و تونس که ارتش را بی طرف کردند تا ماشین دولتی را همچنان در اختیار داشته باشند و جنبش مردم را کنترل نموده و از رادیکالیزه شدن جنبش ممانعت به عمل آوردند در لیبی سیاست دیگری در پیش گرفتند.

دولت لیبی یک دولت مستقل بود و ارتش آن نیز یک ارتش مستقل غیر وابسته و یا خریداری شده از طرف قذافی و نه ترکیبی از حلقه بگوشان امپریالیست آمریکا بود. در لیبی امپریالیستها فاقد آن اهرمهای تاریخی در تونس و مصر و یمن و بحرین و اردن بودند تا خواستهای خویش را در مجاری مورد نظرشان رهبری کنند. نظام هدایت آنها در لیبی عمل نمی کرد.

فرق کشورهای نظیر سوریه و لیبی با مصر و تونس و مراکش و اردن و یمن و عربستان سعودی و بحرین و امارات متحده عربی و کویت و... در این است که ممالک سوریه و لیبی دو کشور مستقل بوده که در مقابل امپریالیسم و صهیونیسم مقاومت می کردند و می کنند در حالیکه سایر این ممالک نوکران دست نشانده امپریالیستها هستند. هر تحولی در درون ممالکی نظیر مصر و تونس و... مسلماً یک جنبه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی دارد، زیرا مردم این ممالک با امر و نهی امپریالیستها بویژه به مصر در زمان مبارک در مورد نهضت مردم فلسطین هرگز موافق نبوده و به آن قلباً تن در نمی دادند. طرد رژیمهای حاکم در این کشورها نه تنها یک اقدام دموکراتیک بلکه اقدامی ملی نیز محسوب می شود و مورد تأیید این ملتها بوده و هست. سرنگونی نظامهای وابسته به امپریالیسم از نظر مقام راهبردی آنها در جهان و منطقه توازن قوای ارتجاع را برهم می زند و این چرخیدن کفه ترازو به نفع مردم همه منطقه و به ضرر ارتجاع در منطقه است، در حالیکه در مورد تحلیل پیرامون تحولات در سوریه و لیبی نمی توان ملاکهای برشمرده را برای داوری قطعی نادیده گرفت.

بهمین جهت بسیار جای خرسندی بود وقتی مردم لیبی که برای دموکراسی و خواهان تحقق حقوق شهروندی خویش بپاخواستند رسماً مخالفت خویش را با حضور نیروهای نظامی خارجی در لیبی که در کنار شورشیان برزمنند اعلام می داشتند و وقتی قذافی برای حفظ قدرت طایفه خویش به بمباران وحشیانه مردم و به جنگ داخلی برای یکسره کردن کار توسل جست، مردم لیبی از مراجع بین المللی تنها می خواستند که آنها فقط مانع بمباران مردم لیبی توسط هواپیماهای قذافی شوند تا آنها با تکیه بر نیروی خود، کار این مستبد خودکامه را بسازند. آنها می خواستند که آزادی لیبی بدست خود آنها بسر انجام برسد.

امپریالیستها انگلستان و فرانسه این قدرتهای استعماری که در آفریقا مناطق نفوذ خویش را مورد خطر می دیدند قبل از سایر امپریالیستها دست بکار شدند و خواستند با دخالت مستقیم و اعزام عمال خویش به بن غازی و رهبر پروری قلابی برای جنبش بی رهبر از طریق اپوزیسیون لیبی در فرانسه و تبلیغات جهانی به نفع وی، اوضاع را طوری تغییر دهند که پای نیروهای نظامی فرانسه و انگلیس را به لیبی باز کنند و در عین کنترل میدانهای نفتی و غارت منابع طبیعی که پس از فاجعه اتمی در ژاپن اهمیتش دو چندان شده بود، اداره کشور لیبی را در دست بگیرند و در عین حال به مردم آفریقا نیز نشان دهند که برای انجام انقلاب باید بهای سنگینی را بپردازند. اگر در مصر و تونس باید جلوی مبارزه مردم سد ایجاد می شد تا از تحول و تکامل و گسترش آن جلوگیری شود در لیبی باید عکس آن عمل می شد. باید به گسترش جنبش و تبلیغات جهانی برای مظلومیت آن و بربرمنشی قذافی که امر پنهانی تا به آن روز نبود دامن می زدند.

برای انجام این سیاست استعماری چندین مرحله اقدامات لازم بود. آنها باید رضایت آمریکا را برای تجاوز "قانونی" از طریق شورای امنیت سازمان ملل جلب می کردند که با توجه به موافقت اسرائیل با این سیاست تجاوزکارانه کار چندان مشکلی نبود. باید یک کارزار جهانی برای دفاع از حقوق بشر و دلسوزی برای مردم لیبی که به عنوان مردم غیرنظامی از آنها یاد می کردند، راه می افتاد که شخص قذافی و خانواده اش بیش از همه هیزم در این اجاق "نوع دوستی" می گذاشتند و با سخنرانیهای تهدید آمیز خویش بیشتر آب به آسیاب تبلیغات امپریالیستها می ریختند. آنها سعی می کردند افکار عمومی جهان را به بهانه ممانعت از قتل عام مردم غیرنظامی برای یک تجاوز نظامی و اشغال لیبی و کشتار مردم غیر نظامی، تحت عنوان حمایت از انسانها و حقوق بشر فراهم آورند. کش دادن تصویب مصوبه ای در شورای امنیت سازمان ملل و بحث در مورد ممنوعیت منطقه پرواز بر فراز خاک لیبی دست قذافی را برای کشتار مردم لیبی آزاد می گذاشت و این کشتار مردم در جهت خواست امپریالیستها بود تا بتوانند مقاومت ممالکی نظیر ترکیه، چین، روسیه، برزیل، هندوستان و نظایر آنها را از ترس فشار افکار عمومی در جهان درهم شکنند. این سیاست کش دادن ماجرا تا از کشته پشته ساخته شود، باید امپریالیست آلمان را نیز که با این سیاست استعماری استعمارگران فرتوت موافق نبود، زیرا منافع آلمانها را تامین نمی کرد به زانو درآورند. تمام رسانه های گروهی جهانی زیر سلطه صهیونیستها تبلیغات وسیعی را بر ضد وزیر امور خارجه آلمان آغاز کردند و زمینه را برای تجاوز "بشر دوستانه" به لیبی آماده نمودند.

در ۱۳ مارس ۲۰۱۱ آقای مصطفی محمد عبد الجلیل وزیر سابق دادگستری و رهبر شورای دولت گذار اعلام کرد: "ممالکی که از رستاخیز ضد قذافی حمایت نکنند بعد از سرنگونی رژیم به منابع عظیم نفت لیبی دسترسی پیدا خواهند کرد. رهبری لیبی بعد از قذافی سیاست نفتی اش را متناسب با موضعگیری ممالک در قبال قذافی در این شرایط سخت تعیین می کند".

همین رهبر شورای دولت در حال گذار مطابق نوشته روزنامه زود دویچه تسایتونگ آلمان در تاریخ ۲۱ تا ۲۲ ماه آوریل ۲۰۱۱ در سفرش در روز چهارشنبه مطابق ۲۰ ماه آوریل به فرانسه از دولت فرانسه درخواست کرد که نیروی نظامی به لیبی اعزام کند".

در شورای امنیت سازمان ملل سرانجام قطعنامه ای به تصویب رسید که در عین دو پهلویی دست امپریالیستها را برای تجاوز به لیبی باز می گذاشت. در این فاصله وحشیگری قذافی کار را به آنجا کشانده بود که فضای افکار عمومی را در مناطق شورشیان تغییر داده بود و بخشی از آنها نه تنها با منطقه محدود و ممنوعه هوایی موافقت کردند حتی در تحت فشار و کشتار بی رحمانه قذافی با پیاده شدن قوای نظامی اشغالگران به لیبی نیز از روی استیصال و ناامیدی موافقت نمودند.

عبدالحافظ غوقا یکی از رهبران شورای موقت لیبی و سخنگوی دولت موقت در ۲۰ آوریل ۲۰۱۱ در بنغازی به خبرگزاری آلمان در مورد پیاده کردن نیروی نظامی به لیبی توسط ناتو اظهار داشت: "اگر برای کمکهای انسانی و یا ایجاد مناطق امن برای مردم غیر نظامی لازم باشد آنوقت این امر از نظر قطعنامه شماره ۱۹۷۳ سازمان ملل نیز مانعی ندارد".

وی آمادگی خودش را برای اشغال کشورش اعلام کرد. تو گوئی که در یک کشور اشغالی مردم آن کشور در راحتی و آسایش زندگی کرده و قوای اشغالگر بدون چشمداشت و غارت و چپاول آن کشور با رضایت خاک آن کشور را ترک می کنند. باید کور بود تا تاریخ استعمار را نشناخت و سرنوشت افغانستان، عراق و فلسطین را ندید.

همان نشریه می نویسد: "شورشیان در بدو امر مخالف دخالت نیروهای نظامی خارجی بودند. لیکن با توجه به برتری نظامی قذافی در خواست مناطق ممنوعه پرواز را نمودند... حال در طی نامه ای خطاب به لندن و پاریس اظهار می کنند که محتاج کمکهای نیروهای نظامی خارجی هستند".

جان مک کین نامزد ریاست جمهوری آمریکا و رقیب اوباما در ریاست جمهوری با رضایت اوباما بدون روایت و کسب اجازه از دولت رسمی لیبی با دخالت تحریک آمیز به بنغازی سفر کرد و با تجلیل از شورشیان پس از مذاکره با شورای موقت دولت گذار اظهار داشت: "شما قهرمانان من هستید".

مطبوعات جهان "دموکراتیک" این دخالت آشکار و بی شرمانه را عملی بدیهی جلوه می دهند و این فرهنگ را جا می اندازند که معیار سنجش خوبی و بدیها در جهان رفتار آمریکائی هاست.

روزنامه زود دویچه تسایونگ در شماره ۲۳ تا ۲۵ ماه آوریل می نویسد که در این روز "شورای دولت گذار مخالفتش را با ورود قوای بیگانه به لیبی اعلام داشت" (تکیه از توفان). این اظهار نظر صریح شورای دولت گذار در زمان سفر جان مک کین به بنغازی در رد سخنان سخنگوی این شورا آقای عبدالحافظ غوقا و رهبر شورا آقای مصطفی محمد عبد الجلیل بود که در پاریس خواستار پیاده شدن سربازان خارجی به لیبی شده بود.

روشن است که در درون شورای موقت، جنگ سختی میان همکاران و دوستداران ناتو و آمریکا و نمایندگان واقعی مردم در گرفته است. طولانی کردن جنگ توسط ناتو برای ضربه زدن بهر دو طرف درگیری تا از آب گل آلود ماهی بگیرد تا کنون با موفقیت روبرو نشده است. مبارزه ادامه دارد و این هرچه نتیجه آن باشد، این تازه آغاز کار است.

پاره ای از افراد که احتمالاً مزدوران فرانسوی و آمریکائی بودند حتی با پرچمهای فرانسه و آمریکا برای سرنوشتی رژیم قذافی عازم تسخیر طرابلس شدند. جنبش دموکراتیک مردم لیبی به علت فقدان رهبری انقلابی به مرحله خطرناکی رسیده است و بتدریج می رود که رنگ ضد ملی بخود بگیرد.

طبیعتاً رسانه های گروهی غرب تنها صدای موافقین تجاوز به لیبی را به گوش جهانیان می رسانید تا اقدام وحشیانه و استعماری خویش را توجیه کند. در این فاصله گروههای نظامی و کماندوهای آموزش یافته فرانسه و انگلیس و آمریکا برای تخریب مواضع هواداران قذافی، نشانه گذاری اهداف نظامی، ترور رهبران لیبی و کادرهای ناچیز نیروهای مترقی و تلاش فعال در کسب رهبری جنبش مردم برای کشاندن منضبط آنها به سوی طرابلس در لیبی پیاده شده اند و به عملیات تخریبی مبادرت ورزیدند. وضعیت طوری است که به صورت ظاهر نیروهای استعماری تنها به صورت رسمی در جنگ حضور ندارند در حالیکه در عمل در لیبی بسیار فعالانه عمل می کنند و به کشور لیبی تجاوز کرده اند. سیاست آنها بعد از واگذاری رهبری این مبارزات در دست ناتو که حال باید منافع امپریالیست آلمان را نیز در نظر بگیرد این است که از طرفی به حل تضاد امپریالیستها توفیق یابد و از طرف دیگر تا جا دارد اجازه دهد طرفین درگیری تضعیف شوند تا بیشتر ویرانی و زمینه وابستگی و زمینه سرمایه گذاریهای آتی امپریالیستی ایجاد شود و زمان بیشتری در اختیار عوامل امپریالیستها قرار گیرد تا با شناخت بیشتر، بهتر بتوانند عوامل مترقی جنبش را ترور کرده و بر جنبش بطور کامل سوار شوند و رژیم مورد دلخواه خویش را در لیبی بر سر کار آورند. تضعیف طرفین راه را برای تحمیل قراردادهای استعماری، حضور مداوم نظامی در شمال آفریقا، انعقاد قراردادهای پر آب و نان بخاطر بنای مجدد ابنیه و تاسیسات شهری و بندری و نظامی که هدفمند مورد خرابکاری و اصابت بمب قرار گرفته بودند و... جلوگیری از سیل هجوم پناهندگان آفریقائی به اروپا و چپاول ثروتهای مردم لیبی در بانکهای اروپائی و آمریکائی به عنوان ثروت قذافی و... می گشاید.

امپریالیستها در این میان در چند زمینه در محاسبه خود دچار اشتباه شدند. آنها با مخالفت آلمان حساب نمی کردند. آنها فکر نمی کردند که جنبش ضد قذافی که تنها ۳۰ درصد مردم لیبی را در شرق در بر می گیرد تا به این حد بی شکل و بی سازمان باشد و فقدان انضباط، نیرویش را مرتباً بهدر دهد و مهمتر از همه فکر نمی کردند که قذافی به مقاومت دست بزند و موفق شود بخش قابل توجهی از مردم را به حمایت از خویش جلب کند. فکر نمی کردند که زمان به نفع نیروهای اسلامگرا نیز کار می کند و آنها نیز در این جنبش فعال شده اند. فکر نمی کردند که علیرغم تبلیغاتشان در پوشش دفاع از مردم غیر نظامی افکار عمومی جهان تجاوز آشکار بیک کشور مستقل و عضو سازمان ملل را نپذیرد و نیروهای ناتو را نیروی تجاوزکار بشناسد دست کم گرفتن قدرت مقاومت قذافی کار را با مشکل روبرو ساخته است. از طرفی موج نارضائی در جهان و در درجه نخست در ممالک عربی و اسلامی و آفریقائی در حال افزایش است. آنها دروغهای امپریالیستها را که ما در عملیات نظامی مردم غیر نظامی هوادار قذافی را به قتل نمی رسانیم باور نمی کنند. همچنین در اتحادیه عرب علیرغم موافقتهای اولیه نغمه های مخالفت به گوش می رسد. همین وضعیت در میان کشورهای آفریقائی بروز کرده که برای برقراری

صلح و پایان جنگ فعال شده اند و در کنار آنها روسیه و چین به صراحت بیان کرده اند که تصمیمات ناتو برای سرنگونی رژیم قذافی و اشغال لیبی با قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل در تناقض کامل است. ونزوئلا و برزیل به عنوان دو دولت ملی و دموکراتیک و پر نفوذ در آمریکای لاتین افکار عمومی را بر ضد تجاوز به یک کشور مستقل بسیج کرده اند. در حالیکه در میان امپریالیستها نزاع سختی بر سر تقسیم غنیمت و شکل دادن به آینده لیبی در گرفته است، آنها می خواهند با تهدید قذافی به این که وی را در دادگاه فرمایشی لاهه به عنوان جنایتکار جنگی محاکمه خواهند کرد وی را ترسانده و وادار کنند که زودتر تسلیم شود. بدرازا کشیدن غیر ضروری کار و شرکت فعالتر امپریالیستها و مداخله آشکار آنها در امور داخلی لیبی وضع را برای آنها در آینده شوارتر خواهد کرد. آنها حال مایلند که قذافی را به فرار و یا به استعفاء وا دارند و رژیم مورد دلخواه خویش را بر سر کار آورند تا مجبور نشوند با شرکت و مداخله مستقیم رژیم قذافی را سرنگون کرده و قطعنامه شورای امنیت را آشکارا زیر پا بگذارند و نشان دهند که همه این قطعنامه ها برای امپریالیستها بی ارزش است و تنها وسیله ای برای امپریالیستها برای پیش بردن مقاصد استعماری آنهاست. ناگفته نماند که بان کی مون دبیرکل سازمان ملل که باید از کشور لیبی دفاع کند و بر ضد تجاوز بوده و بخاطر حل مسالمت آمیز اختلافات عمل کند و خودش ابتکار عمل را برای ایجاد آتش بس و صلح بدست بگیرد مانند گماشته بی جیره موجب امپریالیست آمریکا عمل می کند و در شیپور جنگ می دمد.

قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل ولی یک **بدعت جدید** با خودش آورده است که بر ضد منافع خلقهای جهان بوده و از این ببعد مورد استناد امپریالیستها برای تجاوز و اشغال در همه جای جهان قرار می گیرد جرج بوش. پسر، در زمان تجاوزات پیشگیرانه خویش به ممالک جهان این بحث را طرح کرد که تحقق حقوق بشر بر احترام نسبت به حقوق ملل ارجحیت دارد. باین مفهوم که در هر کجا امپریالیست آمریکا با نوع قرائت خودش از این حقوق، تشخیص داد، حقوق بشر به زیر پا گذاشته شده است، آمریکا حق داشته به آن کشور تجاوز کرده دولتش را عوض کند و حق حاکمیت آن کشور را از بین ببرد تا "حقوق بشر"؟! در آن کشور البته با تفسیر آمریکا به تحقق در آید. روشن است که این انساندوستی امپریالیستی برای توجیه سیاست استعماری و غارت کشورهای و گرنه کسی نمونه ای را پیدا نمی کند که کشور مورد تجاوز بعد از اشغالش در اجرای قوانین حقوق بشر جایزه گرفته باشد. به زندان ابوغریب در کشور اشغالی عراق و به قتلگاه بگرام در کشور اشغال شده افغانستان و به گونتنامو در آمریکا نگاه کنید تا مفهوم اجرای حقوق بشر را در ممالک زیر سلطه بفهمید. صهیونیستها ۶۰ سال است که با اشغال فلسطین به نسل کشی مشغولند و نقض حق حاکمیت ملتها را با نقض حقوق بشر کامل کرده اند. هم اکنون بحرین زیر سلطه تجاوز و بربرمنشی عمال آمریکاست. این کشور توسط عربستان سعودی و امارات متحده عربی اشغال شده است. مطبوعات غرب اخبار این جنایات را نیز

منتشر نمی کنند و درک خود را از تحقق حقوق بشر به آنها که هنوز نفهمیده و یا نمی خواهند بفهمند نشان می دهند. چرا استعمارگران برای تحقق حقوق بشر به بحرین حمله نمی کنند؟ روشن است زیرا پایگاه پنجم نیروی دریایی آمریکا در آنجا مستقر است و این رژیم دست نشانده رژیم وابسته به آمریکاست و سپر حفاظت از نفت عربستان سعودی است. نقض حقوق بشر در بحرین و عربستان سعودی مکمل سیاست امپریالیسم در نقض حاکمیت ملی کشورهاست. آنها به نقض حقوق بشر در ممالک زیر سلطه خویش نیاز دارند و از آن حمایت می کنند. آنها در عوض برای رد گم کردن از دخالت‌های بی رویه ایران در بحرین سخن رانده و آنها را بزرگنمایی می کنند تا اشغال و دخالت بی شرمانه خویش را کتمان کنند. آنها تجاوز و اشغال بحرین را دخالت نمی دانند. این است درک آنها از تحقق حقوق بشر و حقوق ملل که هر جا بر حسب منافع سیاسی خویش آنرا تفسیر و اجراء می کنند. در گذشته ژاک شیراک نخست وزیر فرانسه با این نظریه به مخالفت برخاست زیرا با یکه تازی آمریکا مخالف بود ولی امروز سرکوزی همان سخنان جرج بوش را تکرار می کند که برای حمایت از مردم و تحقق حقوق بشر مجاز است ممالک را اشغال کرد و مردمش را سرکوب نمود و اگر مقاومت کردند همه را از دم تیغ بیدریغ گذراند و مانع شد که تحقق حقوق بشر در موردشان اجراء شود. یک اتهام تروریست مسلمان کافیت تا آنها را از هر حقوقی محروم کند. این است حمایت امپریالیستی از حقوق بشر. این است احترام به حقوق ملل توسط امپریالیستها.

در این میان وضع جمهوری اسلامی خنده دار است. آنها نمی فهمند که بی توجهی به اشغال لیبی و حتی طرح خواست سرنگونی رژیم قذافی توسط امپریالیستها یک دسیسه امپریالیستی برای بدعت گذاری جدیدی است که از این ببعد با استناد به آن، هر رژیمی را در جهان که باب میل آنها نیست سرنگون کنند. آنها می توانند با ایجاد شورشهای مسلحانه مصنوعی تحت نام گروههای ناسیونال شونیست در نواحی مرزی ایران روزی بهانه ای بسازند تا به ایران و سوریه و یا ترکیه و عراق حمله نمایند و کشور ما را تحت عنوان دفاع از مردم غیر نظامی اشغال کنند. رژیم جمهوری اسلامی که دعوای شخصی اش بر سر امام موسی صدر با لیبی شدت کورش کرده است، نمی بیند که این کلاه را برای سر ایران می دوزند. آنها دارند همان سیاست ارتجاعی را که در یوگسلاوی در همدستی با القاعده و جریانهای ارتجاعی اسلامی و همدستی با امپریالیسم بازی کردند تا تجزیه یوگسلاوی غیر مسلمان به نفع بوسنی هرزه گوین مسلمان را کامل کنند در لیبی ایفاء می کنند و این سیاست کوتاه بینانه تنها در خدمت امپریالیسم و به ضرر منافع ملی کشور ماست.

### **تجربه تحولات لیبی چه به ما می آموزد:**

هرگز به انساندوستی امپریالیستها و دلسوزی آنها اعتماد نکنید آنها دشمنان بشریت اند و برای جان انسانها پیشیزی ارزش قایل نیستند.

مبارزه برای سرنگونی رژیم های ارتجاعی یک امر داخلی است و تنها باید اساسا با تکیه بر نیروی خلق خود انجام شود. هیچ کمک خارجی نباید بتواند در سیاست استقلال طلبانه و انقلابی جنبش براندازی تأثیری بگذارد. کمکی که اهداف مبارزه را مخدوش کند در خدمت اسارت ملت‌ها و نه آزادی آنهاست.

جنبش‌های براندازانه باید از بدو امر دارای جهت روشن ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی باشند تا بتوان سره را از ناسره در درون جنبش تشخیص داد و دست دشمنان ملی و طبقاتی را رو کرد و آنها را منزوی گردانید. سر امپریالیستها را نمی‌شود خوشخیالانه کلاه گذاشت. ریختن همه نظریات در یک کاسه، مانند دکان سمساری، به بهانه ایجاد وحدت، تنها می‌تواند به ایجاد پراکندگی و خدمت به امپریالیستها منجر شود. همکاری تنها با نیروهای خلقی مفهوم دارد، با دشمنان خلق باید جنگید.

جنبش‌های بی رهبری و خودبخودی هر چند خواستهای دموکراتیک و مترقی داشته باشند همیشه از بابت این خطر تهدید می‌شوند که به زیر سلطه نیروهای ارتجاعی و وابسته به دشمنان ملی روند. این به آن مفهوم است که سیل نارضائی مردمی می‌تواند در زیر رهبری متمرکز و حساب شده دشمن قرار گیرد که از همه امکانات از جمله دارا بودن کادرهای لازم، امکانات مالی و تبلیغاتی و حمایت همه جانبه ارتجاع جهانی برخوردار است، تا این سیل را در مسیرهایی رهنما شود که منافع راهبردی وی را تأمین می‌کند. هر جنبش خودبخودی مترقی می‌تواند در اثر فقدان رهبری سازمانیافته و حزب مورد اعتماد عمومی با شعارهای انحرافی تغذیه شود و بدون آنکه خود به موقع متوجه این انحراف گردد و به بیراهه برده شود و از آن یک انقلاب مخملی سرزند. ما با این شعارهای ارتجاعی صهیونیستی در درون جنبش دموکراتیک ۲۲ خرداد در ایران نیز روبرو بودیم که می‌خواستند مردم ایران را برضد مردم فلسطین و لبنان در حمایت از صهیونیستهای اسرائیلی تحریک کنند. و یا با طرح شعارهای ضد عرب همبستگی خلقهای منطقه را در مبارزه بر ضد بن علی‌ها، مبارک‌ها و آل خلیفه‌ها از بین ببرند.

تجربه مبارزه مردم در لیبی نشان می‌دهد که فقدان یک رهبری منسجم و نیروی اپوزیسیونی که بتواند بر روی پای خود بند باشد تا بتواند در مانورهای سیاسی شرکت فعال داشته باشد چگونه می‌تواند وضعیتی ایجاد کند که به بن بست سیاسی بیشتر شبیه است و بجای تأثیر گذاری مستقلانه و آگاهانه بر روند تحولات، وضعیتی ایجاد می‌شود که جنبش به دنبال تحولات کشیده شده از چاله به چاه می‌افتد و دست خالی بهیچ جایی نمی‌رسد. جنبش اپوزیسیون در لیبی اگر نتواند خط روشنی با امپریالیستها و تجاوزکاران بکشد و آنها را دوست مردم لیبی جا بزند نه تنها حمایت جهانی خویش را در بین نیروهای مترقی از دست می‌دهد، نه تنها در درون با تناقض روبرو شده و ماهیت خویش را از دست می‌دهد بلکه با شکست کامل نیز مواجه خواهد شد. جنبشی که مصالح عالی‌ه میهن خویش را درک نکند و به آلت دست مقاصد امپریالیستها تغییر ماهیت دهد طبیعتا در وضعیتی نخواهد بود که در صورت تغییر

نظام لیبی بتواند در سراسر کشور اعتماد عمومی را بخود جلب کند و مورد احترام عمومی باشد. این جنبش خود به ایجاد یک جنگ داخلی دراز مدت دامن می زند. دست التماس به سمت نیروهای جنایتکار و متجاوز ناتو دراز کردن و از آنها طلب یاری نمودن تیر خلاص به جنبش توده ای و دموکراتیک مردم لیبی است.

کمیونست‌ها نمی توانند کورکورانه از هر جنبشی تنها به علت شرکت وسیع توده ها در آن حمایت کنند. این جنبشها باید در مسیر پیشرفت خود در خدمت منافع راهبردی انقلاب جهانی یعنی در خدمت استقرار نیروهائی باشند که دموکراسی را با مبارزه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی پیوند می زنند و بشریت را در عرصه مبارزه اجتماعی گامی به جلو سوق می دهند. این جنبشها باید در خدمت مبارزه جهانی ضد امپریالیستی و برای شکستن جبهه سیاه ضد انقلاب جهانی بوده و سنگر آنها را تضعیف نماید. وگرنه در ایران، نیروهای اپوزیسیون مترقی باید از حرکت سلطنت طلبها که خواهان براندازی رژیم جمهوری اسلامی هستند تا امپریالیستها و صهیونیستها کشور ما را غارت کنند به حمایت برخیزند و یا اینکه از اوباما و سارکوزی و... دعوت کنند که به ایران حمله کرده و کشور ما را از دست آخوندها نجات داده و حقوق بشر را در ایران متحقق سازند.

مبارزه مردم لیبی ادامه دارد. این خطرات بر شمرده بر سر راه این مبارزات کمین گرفته اند. مقاومت انتقامجویانه قذافی و ضعف نیروهای مخالف وی و محدودیتهای تجاوز آشکار امپریالیستها به لیبی وضعیت غامضی ایجاد کرده است که سر انجام آن هر چه باشد خسارت بسیاری به مردم و کشور لیبی وارد ساخته است. هر چه باشد ولی نیروهای مترقی باید با تجاوز ممالک امپریالیستی به لیبی و دخالت در امور داخلی لیبی به بهانه حمایت از مردم غیر نظامی مخالفت کنند. آنها که این دسیسه امپریالیستی را نفهمند زمانیکه مردم غیر نظامی طرابلس و پاره ای شهرهای دیگر توسط نیروهای ناتو بمباران شوند تا مقاصد سیاسی امپریالیستها جامه عمل بپوشد آنوقت چشماشان باز خواهد شد.

منافع کشور لیبی حکم می کند که قذافی از انتقامجویی و خونخواهی قبیله ای دست بردارد و به اصلاحات دموکراتیک تن در دهد، به حقوق مردم احترام بگذارد و با شورشیان برای خنثی کردن دسیسه های امپریالیستها به تفاهم برسد وگرنه هم خودش از بین می رود و هم به کشور لیبی صدمات جبران ناپذیر می زند.

\* \* \* \* \*

توفان شماره ۱۳۴ اردیبهشت ماه ۱۳۹۰ مه ۲۰۱۱،

ارگان مرکزی حزب کار ایران

[www.esalat.org](http://www.esalat.org)